

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات ما قبل اربعین:

بحث ما درباره ی دلالت حدیث سلطنت بر صحت معاطاة بود. در ارتباط با این مساله، از فرمایشات جناب شیخ در مکاسب و بعضی از بزرگان، چهار فضا را استفاده کردیم.

فضای اول این بود که شیخ می گفت حدیث سلطنت ناظر به کمّ است نه کیفیت سبب و تنها اصل ملکیت را می شود با حدیث سلطنت درست کرد اما کیفیت سبب - که فعل است یا قول - از حدیث سلطنت به دست نمی آید. لذا شیخ این جا گفت با حدیث سلطنت نمی شود صحت معاطاة را درست کرد. چون صحت معاطاة متوقف بر این است که حدیث سلطنت ناظر به کیفیت باشد.

فضای دوم این بود که شیخ در یکی از تنبیهات - حالا به تبع صاحب جواهر - می خواستند بگویند می شود کمّ و کیف را از حدیث سلطنت استفاده کرد. لذا هم اصل ملکیت و هم کیفیت سبب مملک را می شود از آن به دست آورد. هم اصل اباحه را - چون صاحب جواهر اباحه ای بود - و هم آن سببی را که اباحه را درست می کند می شود با حدیث درست کرد. این جا مشکل اصلی و مهم ما اشکالی بود که محقق خوئی و تلامذه ی ایشان وارد کرده بودند و می گفتند اگر ما برای حدیث سلطنت یک چنین مشرعیتهی قائل شویم، با توجه به این که نسبت بین حدیث سلطنت و بقیه ی ادله -

ادله ی اولیه - عموم و خصوص من وجه می شود، لازم می آید که فقه جدیدی به وجود بیاید. این را مفصل توضیح دادیم. عرض کردیم که در فضای این قول، مدافع مهم این قول، محقق اصفهانی است. دقت کنید که می خواهیم یک جمع بندی از چهار قول داشته باشیم تا بعد وارد فضای فرمایش امام و قول مختارمان شویم. گفتیم پاسخ نقضی محقق خوئی در این جا، کأن مشکل را حل نمی کند. ما باید مشکل اصلی مان را با محقق اصفهانی حل کنیم. در مساله ی دلالت حدیث سلطنت بر کم و کیف، از نظر محقق اصفهانی "الناس مسلطون علی اموالهم" یعنی من قدرت بر تصرف را جعل و اعتبار می کنم و چون معاملات محل بحث ماست، این قدرت ناظر به یک نوع صحت وضعی است. وقتی من می گویم مردم بر اموالشان مسلط هستند یعنی می توانند هر گونه تصرف کنند، قدرت بر تصرف دارند، دارم قدرت بر تصرف در مال را برای مردم جعل می کنم. این جعل چون در فضای معاملات است - البته ایشان گفتند تکلیفش هم درست است، اما الان که در معاملات هستیم یک حیث وضع در آن هست - پس حیث وضع در آن هست پس معلوم می شود که به سبب توجه شده است. یعنی در واقع، این سبب را امضاء کرده ام. وقتی جعل سلطنت بر تصرف در مال می کنم وضعاً، معنای این جعل را باید همین توجه به سبب بگیریم. منتهی تعبیر محقق اصفهانی این بود که حالا یا توجه به سبب ابتداء است یا به تبع مسبب است. دارند ملکیت را درست می کنند اما ملکیت را با توجه به اسبابشان درست می کنند. لذا محقق اصفهانی خیلی قوی جواب اشکال شیخ را در بیان اول دادند. شیخ می فرمود این ناظر به مسبب است نه سبب! ایشان می گفتند امکان ندارد و قطعاً این جا توجه به سبب وجود دارد حالا یا ابتداء و یا به تبع مسبب. چرا؟ چون سلطنت یعنی قدرت و متعلق این قدرت، تصرف در مال است و این قدرت بر تصرف در مال، معنایش این است که سبب تایید شده است. دقت

کنید که درگیری اصلی ما در بحث حدیث سلطنت با محقق اصفهانی است و گفتیم که آقای خوئی نتوانست مشکل ایشان را حل کند و ما باید مشکل ایشان را حل کنیم. آن نقض محقق خوئی را شاید بشود با کلام سید یزدی یک جوری حل کرد. سید یزدی گفت اسباب متداوله ی عرفیه، نه هر سببی! تا فقه جدیدی درست نشود. این را باید حل کنیم. محقق اصفهانی حرف محکمش این است که سلطنت یعنی قدرت بر تصرف و قدرت بر تصرف از آن یک صحت وضعی و یک صحت تکلیفی در می آید. شارع وقتی چنین قدرتی را اعتبار می کند یعنی برایش صحت وضعی قائل است. در صحت وضعی، توجه به اسباب هست. پس سبب نافذ است. نمی شود گفت صحت وضعی داریم اما توجه به سبب نداریم. کما این که صحت تکلیفی این جا درست است. یعنی به کار بردن این سبب این جا حرمت شرعی ندارد. هم این تنطق به این سبب حرمت شرعی ندارد و هم صحت وضعی دارد یعنی نفوذ دارد. بعد یک جواب دیگری هم به شیخ داد که بیع در واقع از انواع سلطنت نیست. معاطاة از انواع سلطنت نیست. اگر یادتان باشد آن جا یک بحثی داشتیم که می گفتند این ناظر به نوع نیست و بعد هم سید یزدی گفت این نوع، منطقی است یا عرفی؟ محقق اصفهانی زیر میز بحث زد و گفت اصلاً این حرف ها را قبول نداریم و بیع متعلق سلطنت است و سلطنت هم قدرت بر تصرف است. شارع قدرت بر تصرف را برایمان تکلیفاً و وضعاً قبول کرده است. قدرت بر تصرف در بیع، عیبی ندارد، هبه، عیبی ندارد، اجاره، اشکالی ندارد. پس حرف بسیار مهم محقق اصفهانی این است که مفاد حدیث سلطنت یک چنین چیزی است و من قدرت بر تصرف دارم و این قدرت، صحت وضعی و تکلیفی دارد. متعلق این قدرت هم بیع است. این حرف مهم ایشان بود و اگر این حرف ایشان درست در بیاید،

آن موقع قول دوم، لا مفرّ منه است. حالا یک مذیل هایی هم داشت که ما در صدد نقل همه اش نیستیم.

گفتیم که این فرمایش محقق اصفهانی، حاکم بر فرمایش سید یزدی است و دیگر دنبال فرمایش سید یزدی نرفتیم. سید یزدی هم قائل به قول دوم بود اما از طریق این که نوع را توسعه می داد و می گفت نوع اعم از نوع منطقی و عرفی است و معاطاة هم یک نوع سلطنت است. ما گفتیم خیر! این غلط است و تا این مرحله، فرمایش محقق اصفهانی درست تر است. محقق خوئی، صاحب هدی الطالب، خیلی از آقایان دیگر، وقتی به فرمایش محقق اصفهانی می رسند، حلش نمی کنند و فقط نقضش می کنند. ما دنبال حل فرمایش ایشان هستیم.

فضای قول سوم را هم باز با فرمایش محقق اصفهانی اشاره می کنیم؛ چون در قول سوم هم طرف اصلی ما ایشان است. قول سوم این است که اصلا حدیث سلطنت نه ناظر به کم است و نه ناظر به کیف است بلکه ناظر به استقلال ما در تصرف است. گفتیم این را آخوند در حاشیه ی مکاسب اختیار کرده اند و شیخ هم در یکی از تنبیهاات به آن فتوی داده اند و لذا تعبیر کرده بودند به "الناس مسلطون علی اموالهم لا علی احکامهم" خواستند بگویند در واقع مالک، در تصرف، استقلال دارد. محقق اصفهانی این جا یک اشکال جدی به این حرف گرفتند. چون اگر این حرف را رد نکنند آن قول دوم درست نمی شود. باز هم طرف اصلی ما در این بحث ایشان است. محقق اصفهانی اشکال گرفتند و گفتند این که شما می گوید حدیث سلطنت در مقام عدم محجوریت و مثبت استقلال در تصرف است و حدیث می گوید شما محجور نیستید و می توانید تصرف کنید و تصرفتان نیازی به اذن کسی دیگر

ندارد، خب اولاً ظاهر حدیث سلطنت، رفع محجوریت نیست! حدیث سلطنت می گوید "الاناس مسلطون" نگفته است "الاناس غیر محجورین". حدیث دارد سلطنت را درست می کند، قدرت بر تصرف را دارد جعل می کند. ثانیاً وقتی شما می خواهید از مقتضا خبر بدهید، خبر از مقتضا به دلیل وجود مقتضی درست است اما خبر از مقتضا به دلیل عدم مانع عقلائی نیست. شما می خواهید بگویید یک مقتضائی وجود دارد چون مانع ندارد در صورتی که باید بگویید مقتضائی وجود دارد چون مقتضی اش وجود دارد. ایشان می گوید این مال، مال شماس است. این که من خبر بدهم "الاناس مسلطون علی اموالهم" یعنی مردم قدرت بر تصرف در مالشان را دارند. مقتضی این که من چنین قدرتی را داشته باشم، این است که این مال من است. ظاهر روایت این است که دارد مقتضا را به دلیل وجود مقتضی یعنی مال درست می کند. اگر مال بودن مال برای من، مقتضی قدرت بر تصرف است، آن گاه ظاهر روایت این است که مردم قدرت بر چنین تصرفی دارند چون مالشان است. اما شما دارید یک طور دیگر معنایش می کنید و می گوئید مردم قدرت بر تصرف دارند چون محجور نیستند. این طور حرف زدن که عقلائی نیست. نه مطابق با ظاهر روایت است و نه عقلائی است. لذا محقق اصفهانی با این تحلیلش، هم قول آخوند را رد می کند و قول اول جناب شیخ را رد می کند و هم خیلی محکم و روشن نشان می دهد که بالاخره ظاهر حدیث سلطنت این است که سلطنت، قدرت بر تصرف در یک اموری است. مثل بیع، مثل اجاره، که این ها هم متعلقات آن است. بعد هم معاطاء چون بخشی از بیع است، حصه ای از متعلق سلطنت است.

قول چهارمی را هم اشاره کردیم که باز این قول، می گفت، در حدیث سلطنت، ما فقط مساله ی استقلال را نداریم. قول سوم می گفت ما در حدیث سلطنت، استقلال در تصرف را داریم. قول چهارم می گوید خیر! نه هر استقلالی بلکه استقلال تا جایی است که موضوع محفوظ بماند. گفتیم محقق ايروانی چنین فرمایشی دارند. چطور؟ قبلا مفصل این را توضیح داده ایم. خلاصه ی قول چهارم این است که در "الناس مسلطون علی اموالهم" این مال "متعلق المتعلق است" و موضوع می شود. مثل "اکرم العلماء" که می شود "يجب اکرام العلماء". اکرام متعلق است و علماء متعلق المتعلق است و موضوع می شود. این ها را مطابق با ادبیات محقق نائینی توضیح داده ام. مال موضوع است. این ها می گویند شما در تصرف در مال، استقلال دارید اما این استقلال نباید مال را از بین ببرد. مال باید بماند تا شما در تصرف مستقل باشید. هیچ حکمی نباید معدوم موضوعش باشد. گفتیم این مطلب، مطلب بسیار مهمی است که محقق خوئی از آن در ردّ حرف شیخ در لزوم معاطاة استفاده کرده است. دقت کنید که بحث ما الان درباره ی صحت معاطاة است. شیخ یک بحثی در تنبیهات درباره ی لزوم معاطاة دارد. یکی از ادله ای که برای لزوم معاطاة استفاده شده است، قاعده ی سلطنت با تقریر شیخ است. آن جا بحث شد و شیخ یک طوری آن را تقریر کرد که شبهه ی مصداقیه پیش نیاید. آقای خوئی هم فرمود این حرف شیخ متین است. شیخ فرمود شما وقتی شک دارید که معاطاة لازم است یا نه، منشاء شکتان، فسخ است. مالک با معاطاة این کتاب را دست شما داد. بعد که رجوع کرد و فسخت گفت شما شک می کنید. اگر معاطاة لازم است خب او حق رجوع ندارد و مال شماست. اگر معاطاة لازم نباشد، حق رجوع دارد. شیخ می گوید مدلول حدیث سلطنت این است که شمایی که مالک هستید - قبل از آن که او فسخ کند - مستقل در تصرف هستید و اجازه نمی دهید هیچ کسی

تصرف منافی با مالکیت شما انجام دهد. لذا اجازه نمی دهد فسخ کند. این استقلال شما در تصرف، مانع جریان فسخ است. لذا دیگر بحث شبهه ی مصداقیه هم پیش نمی آید. شیخ آن جا از این استفاده کرد و گفت از حدیث سلطنت می شود لزوم معاطاء را به دست آورد. محقق خوئی یک اشکالی به شیخ گرفته است و گفته این اول باید مال شما باشد تا حدیث سلطنت آن را بگیرد. گفته اند جریان حدیث سلطنت در مواردی است که اصل موضوع محفوظ بماند. ما آن جا که با محقق خوئی بحث کردیم گفتیم این حرف شما با آن حرفتان در صحت معاطاء که قول سوم را اختیار کرده اید جور در نمی آید.

حالا تهافت سخنان محقق خوئی بماند، سراغ محقق اصفهانی برگردیم. محقق اصفهانی یک اشکالی به این قول چهارم گرفته است. یعنی آن کس که در مقابل ما و تقریباً مقابل فرمایش امام خواسته بایستد، محقق اصفهانی است. ایشان می گویند اگر فسخ بخواهد مالیتش را فسخ کند، شما درست می گویند که حدیث سلطنت موضوعی به نام مال دارد و این موضوع را باید محفوظ بدارید تا بتوانید از حدیث سلطنت استفاده کنید. یعنی معنای فسخ، رجوع به مال باشد از این باب که بخواهد مالیتش را از بین ببرد بعد شما با آن فرمایش محقق خوئی باید بحث کنید که آیا می شود از حدیث سلطنت در جایی استفاده کرد که لازمه ی جریان حدیث سلطنت، از دست رفتن اصل مال باشد؟ نفیاً و اثباتاً؟ این بحث درست است. اما اگر فسخ به مال نخورد بلکه به عقد بخورد، خب دیگر مشکلی برای شما پیش نمی آید. او دارد با رجعت و فسخ عقد را فسخ می کند. او با فسخ عقد اگر ورود کرد دیگر شما مشکلی پیدا نمی کنید. لذا ما آن جا خدمت محقق خوئی عرض کردیم که ما با شما دو مشکل داریم.

یکی ناسازگاری حرفتان ذیل لزوم معاطاء با حرف دیگران ذیل صحت معاطاء است. در صحت معاطاء می خواهید از قول آخوند استفاده کنید و بگویید دلالت بر صحت نمی کند چون ما قائل به قول سوم هستیم اما در بحث لزوم که می آید می گوئید ما قائل به قول چهارم هستیم. مشکل دیگر ما این است که شما باید این نکته را حل کنید که شما که به شیخ می گوئید تحلیل شما متین است، مساله را بردید سر این که رجوع بخواهد مالیت را از بین ببرد. محقق اصفهانی احتمال قوی داده است که آن رجوع بخواهد فسخ را عقد کند. نتیجه این که محقق اصفهانی که در جمع بندی چهار قول، مقابل ماست، توانسته است با این تحلیلش هم به قول اول شیخ در صحت اشکال بگیرد و هم به قول سوم - قول آخوند - اشکال بگیرد و هم به قول چهارم اشکال بگیرد. مبنای اشکال محقق اصفهانی هم همین است که عرض کردم که تحلیلی که ایشان می خواهد از قاعده ی سلطنت ارائه کند، سلطنت را قدرت می داند، بیع و هبه را متعلق سلطنت می کند، قدرت بر تصرف در بیع و هبه را عرفاً ملازم با توجه به نفوذ به اسباب می داند. لذا قاعده ی سلطنت یا حدیث سلطنت - حالا ممکن است کسی بگوید این یک قاعده ی عقلائی است نه روائی - از نظر محقق اصفهانی نفوذ همه ی اسباب را درست می کند. طرف ما در واقع یک چنین تحلیلی است.

حالا باید وارد ارزیابی فرمایش محقق اصفهانی شویم. اگر فرمایشات ایشان را توانستیم حل و فصل کنیم بقیه حل است. چون خود ایشان جواب بقیه را داده است. ما فرمایش محقق خوئی را با فرمایش محقق اصفهانی می توانیم حل کنیم - کاری به تهافت های درونی عبارات محقق خوئی نداریم - چه فرمایش محقق خوئی ذیل قول سوم و چه ذیل قوم چهارم. بحث عمده ای که برای ما باقی می ماند و

ما باید حلش کنیم، فرمایش محقق اصفهانی است. لذا امام در کتاب بیعشان وقتی می خواهند نظریه ای نقل کنند، تنها نظریه ای که نقد می کنند و بعد نظریه ی خودشان را می گویند، نظریه ی محقق اصفهانی است. در واقع نظریه ی امام، یک چیزی در پاسخ به اشکالات محقق اصفهانی است.

این ها جمع بندی چهار قول است که ما قبل از اربعین در دلالت حدیث یا قاعده ی سلطنت، مفصل با شما در میان گذاشته ایم.

ما در ارزیابی فرمایش محقق اصفهانی، از کجا ورود کردیم؟ ما یک بحث بسیار مهم و اساسی در ارزیابی فرمایشات ایشان داریم و در نقد فرمایش محقق ابروانی هم یک نکته ی اساسی داریم. این دو نکته ی اساسی را روی هم بریزیم، نظریه ی امام با تقریری که ما می خواهیم عرض کنیم به دست می آید. در فرمایش محقق اصفهانی آن چه که به عنوان سوال مطرح کردیم، یکی از آن میان رئیسی بود و به اصطلاح بنائی بود نه مبنائی. این که اطلاق چیست، عموم چیست مبنائی است. این ها خیلی در بحث های مبنایی مهم نیست. خب هر کسی با مبنای خودش استنباط می کند. اما سوال بنائی اش که سوال اصلی ماست این بود که آیا مفاد حدیث سلطنت واقعا قدرت بر تصرف است؟ ما واقعا در حدیث سلطنت داریم قدرت بر تصرف را که متعلقش بیع است جعل می کنیم؟ یعنی داریم سلطنت بر یک فعلی به نام بیع جعل می کنیم و می گوئیم شما قدرت بر این فعل دارید و من برای شما قدرت بر این فعل قائل هستم؟ اگر این طور باشد تمام استدلالات محقق اصفهانی درست در می آید.

محقق ابروانی در قول چهارم این طرف را گرفت و گفت "الناس مسلطون علی التصرف فی اموالهم" اگر یادتان باشد می گفتند متعلق این جا محذوف است و لذا افاده ی عموم می کند. متعلق تصرف

است. مال هم متعلق التصرف می شود و لذا در جایگاه موضوع قرار می گرفت. ما در حدیث سلطنت واقعا داریم "الناس مسلطون علی التصرف فی اموالهم"؟ آیا داریم برای مردم قدرت بر تصرف در مال جعل می کنیم؟ سلطنت بر تصرف در مال جعل می کنیم؟ این حرف محقق ایروانی بود که مال را موضوع قرار می داد و موضوع، دلیل را محدود می کرد که قول چهارم می شود. یا خیر! اصلا در حدیث سلطنت داریم "الناس مسلطون علی اموالهم"! این نقطه ی رئیسی درگیری ماست در دلالت حدیث سلطنت. إن شاء الله محل بحث اصلی ما این دو مقاوله است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.